ASIATIC SOCIETY
P. Cal. 172a
172a
P. Cal. 172a

أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

نسخهٔ عجیبه و ملوبه و غریبه من تصنیفات عبد الفقیر الی الله الغنی حکیم احسن الله

منبع الینابیع

بحسن سعی کارگزاران مطبع حسنی بدار السلطنت لکهنؤ در سنه ۱۲۶۳ هجری مقدس

بهمت شاه مینا حسن رضوی حلیه طبع یافت

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان http://dli.iiit.ac.in
باز تکثیر از کتابخانه کتاب فارسی http://www.KetabFarsi.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمبدع نقوش الکواکب علی صفحات الافلاک من نفائس قلمه و
وجوه الالفاظ مرتبة بخیلان النقاط من لطائف رقمه والشکر لمنعم
وهب للنجوم خواص الثقة فی الانام لاسیما ممرضة او مزیلة للامراض
فی الاجسام علی مر الدهور والاعوام وانقلاب الادوار والایام
والصلوة والسلام علی من عالج القلوب السقیمة لقانون الشریعة الغراء
وداوی الارواح العلیلة بحکمة الطریقة البیضاء وعلی آله واصحابه
الواقفین برموز نفیس خطابه والعارفین لسدید موجز جوامع کلمه بشعاع
اما بعد میگوید نگاه دیدهٔ حیرانی گرد باد صحرای پریشانی غبار علیین
اصغر حسین بن غلام غوث جعل الله ماآلها بالخیر وحماها عن کل مکروه

که هر چند بدین مختصر سال بر ملی هوای فراخی ناقدری مزاج
روزگار را فرا گرفته و کمال اجرا بر بصیرت و هوش شناسی یاد فارغ
باسجیگی و بی تمیزی عادت شده بود که از ارتش [illegible] بی بصیرتی چون تقلید [illegible]
همه جا روئیده و علم و هنر گل ریحانی که از تابش آفتاب بی مهری فسرده
و پژمرده گردیده انواع عالیه را اعراض سافله عرض عام است و جناس
جواهر را اجناس اصل مشترک تمام سیما در فن طب عالیها سافلها گشته
اوقاصیها دانیها شده تهی مغزان حباب وار در تاج سرفرازی هستند
و عالی گوهران این تجربه زنگار پامال صلایه بی امتیازی سبحان الله زمانه
بکام عزیز ائیست که سوء المزاج مفرد از جهل مرکب ارند و تفرق تصال
از علم و عمل پندارند رگی نکشایند غیر از شریان و سهلی ندهند الا بروز بحران
از رقت قاروره حبس بول تجویز فرمایند و از سرعت نبض سده سکته وانمایند
مداوای سرسام با فیون سازند و معالجه جنون با فیون بحران جید در هشتم
گویند و بحران ردی از هفتم جویند در رعاف عطسه آرند و علاج صرع کافور
نگارند یوادید اینچنین اطوار روزگار و اوضاع فلک کجرفتار [illegible]
میخواست که حرفی ازین باب بر زبان آرد و کلمه ازین کتاب بر نگارد فاما
درین روزها که بعض احباب بی ارتیاب را از طبیبی مناقشه و تکرار در تعیین روز
بحران افتاد و استبداد و اصرار ایشان کشان کشان برین آورد که مضامین [illegible]

در تحقیق ایام باحوری حوالهٔ خاطر گردد لاجرم بحکم المامور معذور بجمع این مطالب
پریشان پرداخت و خاطر ایشان مجتمع ساخت و موسوم به منتهی البیان
فی تحقیق البحران نمود و چشم از اهل بینش آنست که بچشم انصاف درین رساله
بنگرند و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل مقدمه در ماهیت
بحران بدانکه بحران بضم اول لفظ یونانیست بمعنی باد سموم سوزنده و فصل
در خطاب اعنی اصلاح ذات البین و در اصطلاح اطبا عبارتست از تغیر
عظیم که دفعةً واقع شود در بدن انسان میان طبیعت و مرض عام از آنکه
تغیر بطرف صحت بود یا زیادت مرض یا هلاکت و تشبیه داده اند طبیعت را
بسلطان حامی و مرض را بعدو باغی و بدن را بمدینه و روز بحران را
بیوم قتال و جدال و همین است وجه تسمیهٔ این بحران چه کوششی که میان
طبیعت و مرض است آنرا بتخاصم تشبیه داده اند و فصلیکه میان این واقعست
آنرا بحران گویند و این تغیر لازم آنست و چون آن حکم فاصل ملزوم
مشاهد نیست و این لازم مشاهد است اطلاق بر لازم مشاهد نمودند
پس درین روز اگر طبیعت غالب آمد و مرض را کلیةً دفع کرد بحران تام جید
گویند و اگر کلیةً دفع نکرد بلکه محتاج بمقاومت دیگر ماند بحران ناقص جید خوانند
و اگر مرض غالب آمد و طبیعت را کلیةً منهدم ساخت بحران تام ردی نامند
و اگر محتاج بمقاومت دیگر ماند بحران ناقص ردی گویند و اگر بحران بانتقال

[illegible] بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال [illegible] جانب جنوب است بحران انتقالی [illegible]
گویند و اگر از جنوب بشمال است انتقالی روی خوانند و اگر دفع نموده بود بعد نضج هنگام [illegible]
مرض بوجه باحوری بحران [illegible] است و الا [illegible] فاقتضاء ثانیه و بر [illegible] ثالث آنرا گفته اند
که بعد روز چهلم افتد و مزاج را بعد از صحت سازد و این را بحران تخلیلی نام نهاده و بحران
باصطلاح اهل تنجیم عبارتست از انتقال هوا از حرارت ببرودت و بالعکس بجهت تاثیرات
کواکب و این را بروی تاثیر گویند باید دانست که بطلمیوس و جالینوس و امثال ایشان از حکمای
متقدمین اتفاق دارند بر اینکه قرب و بعد قمر را از شمس تاثیری عظیم است [illegible] در تغیرات هوا و امطار
و امراض و غیرها اعنی در فن هیئت مبرهن شده که کره زمین بسبب طی بات و ظلمات که در آنست
چهل و هشت وزن اثقل است از قمر و قمر یک لک و بیست هزار کروه از مرکز عالم بعید است و
تقریبا در بیست و نه روز دوره خود تمام میکند و نیز مبرهن است که چندانکه بعد ما بین جسمین
مختلفین بحجم زیاده تر میگردد قوت جاذبه جسم ثقیل کمتر و قوت جاذبه جسم خفیف
بیشتر میگردد و از اینجاست که هرگاه قمر تحت الارض بود جمیع رطوبات عالم که بر فوق است میل
باسفل مینماید لیکن این تاثیر در عالم آب بجهت کثرت آن بنسبت الی سایر الاشیا زیاده تر
مرئی و محسوس میشود و چون قمر بسمت الراس آید دریاها که در زیر [illegible] است میل بفوق میکند
و این را مد و جزر گویند چه اگر جاذبه زمین با جزای آب تاثیری نمیکرد بایستی که اجزای محیط
و سایر بحار بقتضای جاذبه الی القمر و ثقل طبیعی خود بسوی واحد از جهات عالم سوی
ثقل خود میماند و این ارتفاع و انخفاض در هیچ یک دریاها واقع نمیشد چنانچه از این شکل معلوم میشود

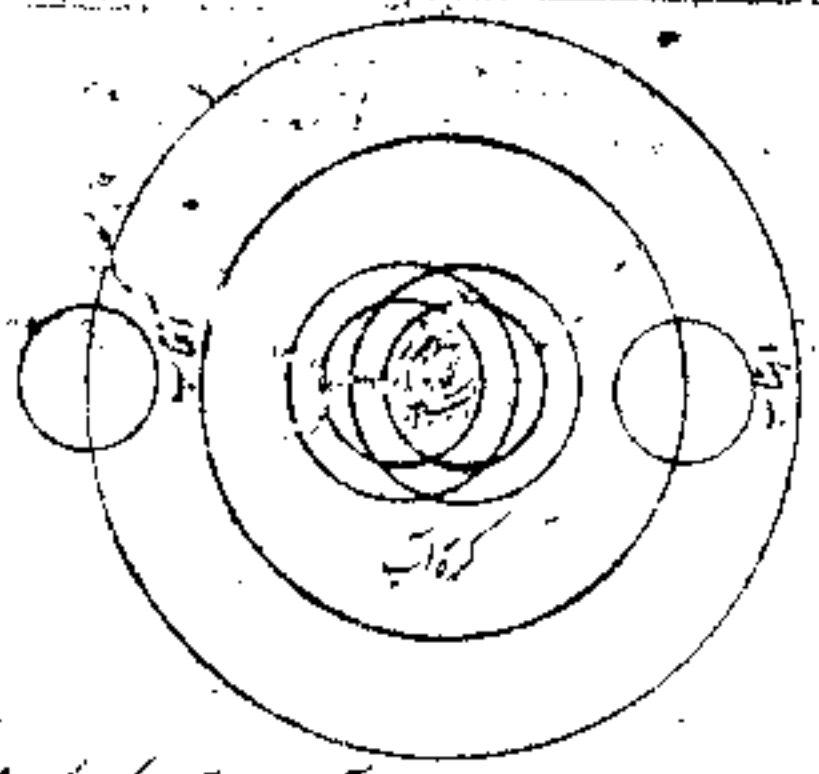

همچنین است حال تغیر هوا یعنی نور قمر بجهت قرب و بعد آفتاب هر آن اندک اندک تمام و ناقص
تر آید می‌پذیرد پس چون ماه از مقارنت که آن محل اجتماع است بگذرد و از آفتاب آنا فآنا ابعد
می‌پذیرد هر زمان نور او بیشتر آید تا باستقبال شود بقدر زیادتی نور او حرارت برودت در طلوع
می‌کند و چون باستقبال شد از آن درگذرد آنا فآنا از آفتاب قرب می‌شود نور او
می‌کاهد و هر آن حرارت و برودت پیدا می‌آید تا باجتماع رسد چنانکه ازین شکل مبین میگردد

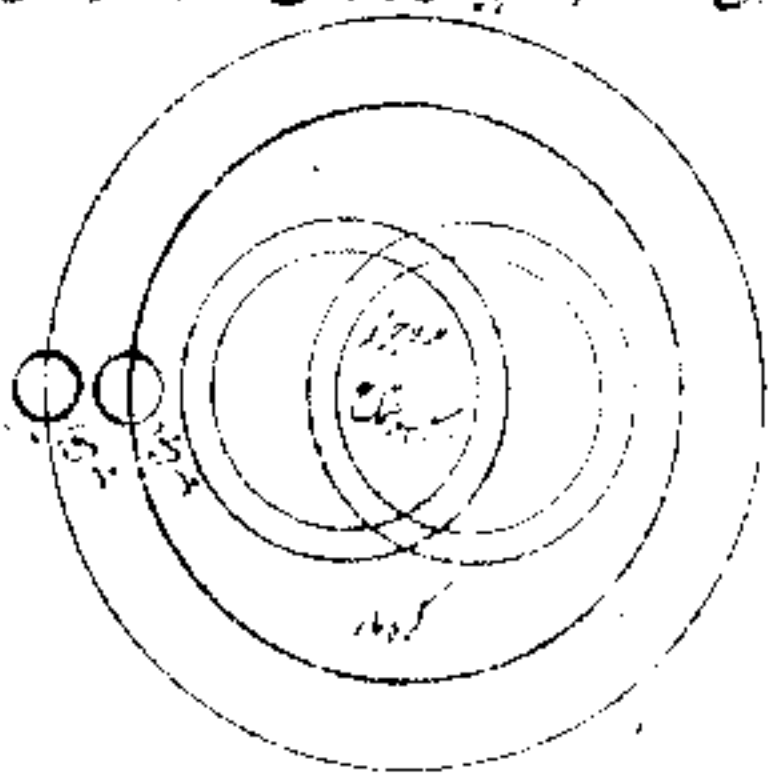

پس گاه ثابت شد که تغیرات قمریه اثر تغیرات بدن انسان هم لازم است پس تغیر کردن
مرض چه بیاید آنرا بحران نامند از بحاست که اغلب اوقات حدوث امراض مطابق تغیرات
هوائیه و تغیرات قمریه میباشند بلکه غالب اهل تنجیم و اهل تنجیم حیات و ممات و تولید موالید و سایر
حوادث و وقائع عالم را از تاثیرات کواکب شمرده اند چنانکه تولید حشرات الارض و انبات
نباتات و جز آن و بهار و تفتح اثمار در ازمنه مخصوصه شاهد این مدعا است پس گاه معلوم شد که
مدار بحران بر قرب و بعد نیر صغیر است با نیر اکبر اکنون تفصیلش حوالهٔ خامه میشود که انتقاص
از دیاد نور قمر از بعد و قرب شمس است لیکن این تغیر بجهت قلت محسوس نمیشود مگر در انظار ثانیه
و آن تسدیس و تربیع و تثلیث و تقابل و یک مقارنه است چرا که اهل هیئت فلک
البروج را بدوازده حصه مساوی منقسم کرده اند و هر حصه را برجی گویند و برای هر برج اسمی
مخصوص مقرر کرده یعنی حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
و هر برج را سی جزء مساوی تقسیم نموده هر جزء را درجه خوانند پس گاه در میان نیرین قرب
و بعد واقع شود ضرور است که تفاوت درجه ها با اتحاد درجه یکی از انظار مذکوره خواهد بود
پس آن تفاوت اگر سدس فلک است تسدیس گویند و اگر ربع است تربیع و اگر ثلث است تثلیث
و اگر نصف فلک است مقابله گویند و اگر در یک برج و یک درجه و یک دقیقه و یک ثانیه است مقارنه
نامند مثلا اگر نیر اکبر در حمل است پس نیر اصغر را از روی بعد در جوزا تسدیس و در سرطان تربیع
و در اسد تثلیث و در میزان مقابله و از روی قرب در حوت تثلیث و در جدی تربیع و در دلو تسدیس
و در حمل مقارنه است پس گاه نیر اصغر در این انظار ثانیه خواهد بود و ربات بدنیه سوی داخل اجسام

متحرک خواهند شد و تاثیر قویاً ظاهر خواهد گشت و همین بحران است چنانچه از این شکل ظاهر خواهد شد

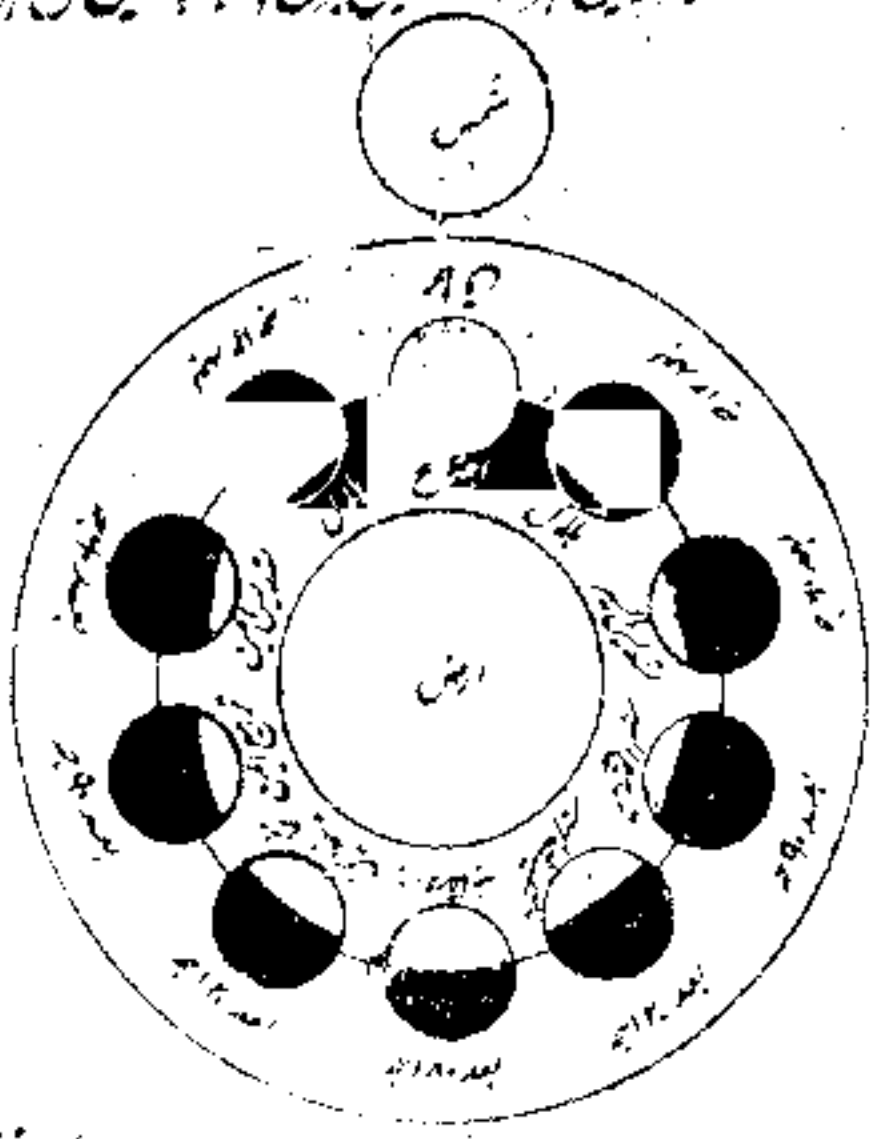

و سوای این نظار در حالت بودن قمر دیگر اجزاء فلکیه هم اثری خواهد بود لیکن لانحیث به
در صعوبت بنا بر تاثیر زیادتی حرارت از شمس بوده است قمر فائض میگردد پس علاج برودت قمر بروز
استقامه علاج حرارت شمس بوده و تاثیر میشود و سبب ظاهر تقدم تاخر میکند مثلاً بحران باد بصفرا
در مسافرین آن ماده و در تربیع آن ماده باهم در ثابت و آن باد و سوداء در مقابله و در
دوران ماده و در نظرات اربعه اولی و در نظرات اربعه اخری حساب این مبدء مرض گیرد
اما اگر مرض [illegible] حساب [illegible] آن [illegible] و تربیعی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] و تسریع [illegible] و [illegible] بحران [illegible] یوم رابع
و تحسن [illegible] اگر قمر در [illegible] و در [illegible] مرض [illegible] باشد بحران جید
خواهد شد و اگر نحس باشد بحران بد می‌باشد و اگر در میلاد سعد بود و در [illegible] میلاد مرض نحس بحران کامل باشد
و در عکس این بحران ناقص **فصل** هرگاه حقیقت ماهیت بحران علی سبیل التحقیق و التشریح معلوم شد
اکنون آثار بحران بیان نموده می‌آید چنانکه روز جنگ و جدال از طرفین تهیه اسباب حرب بشود و وقایع
و حوادث چون صیاح و عجاج و خوف و خطر و نهب و غیره حدوث نیابد همچنین در بحران
اصحاب مانند قلق و کرب و سوء حال مریض پدید می‌آید پس بحران محمود که دفع ماده بود و مصاحب آن
خفت و راحت لازم است و موم بالعکس این دفع ماده بر چگونه است امراض حاده ناشی بر عاف
و در مزمنه بخاط و در امراض صدر بقی و در امراض کبد بادرار و در امراض امعا با سهال و در
امراض غیر مختصه بعضو و در عضو چون حمیات خلطیه بعرق و در اورام بصبه **فائده**
در حمیات سادجه بحران نمی‌افتد **فصل در علامات** علامت عاف استعمال سر و حرکت
و حکه انف و سیلان دمع و ثقل و طنین سمع و علامت قی غثیان و ضیق نفس و مرارة فم و ثقل
و جع فم معده و اختلاج شفتین و تاریکی چشم و علامت ادرار ثقل مثانه و ظلمت و کثرت بول و علامت اسهال
درد امعا و ثقل بن و تمدد سراسیف جانب سافل و نفخ و قراقر و در دشت و علامت عرق حرکت
نبض و حرارت و انتفاخ بشره و علامت سدد و جع خارش و خارت و طفای جلد و سوزش آن **فائده**
بحران که بعرق بود اکثر ناقص میباشد چه ماده رقیقه دفع میگردد و کثیفه باقی میماند **فائده** از بحران

انتقالی انچه مادهٔ آن زود بخته گردد و تحلیل پذیرد بهتر بود و همچنین انچه بمضرت با فعال اکثر رسانند و
از انتقالی بشیر یرقان و آماس و خراج بتر باشد افتد باشد که بدبیله و طاعون و نکبه و دنار کاردها
و لقوه و تشنج و استرخا و اشباه ها منجر گردد و بیمار را علامات است که بسبب آن مترقب باید بود **فائده**
گاهی خنده و گریه هم از بحران عارض گردد و اما خنده بحرانی تام بدست و گریه بحرانی تام دیگر **فائده**
بحران محمود اده علامت است اول بعد از نضج تام افتد دوم در روز محمود از ایام بحارین باشد
سوم منذر آن زود و بتب بوده باشد چهارم بحران با استفراغ بود و با انتقال پنجم استفراغ خلطی افتد
که مادهٔ مرض است ششم استفراغ بطریقه الیق بمرض است چون عاف در محرقه و بطبقه و قی در مطبوق
در عقب هفتم استفراغ حسب طاقت بعض شود هشتم عقب آن خفت و راحت پدید آید نهم قوت برجا باشد دهم
نیکوئی حال نبض **فائده** غالبا بحران در ابتدا مهلک باشد و در زاید ناقص و در انتها تام و در اختلاط بحران
نباشد **فائده** بشیر در امراض صفراوی بحران روز چهارم واقع شود و در دموی بروز هفتم و در بلغمی بروز
یازدهم یا چهاردهم و در سوداوی بعد از انها تا چهل روز و در اخلاط مرکبه بحسب غلبه و لطافت و کثافت خلط
تقدم و تاخر کند **فائده** اکثر بحران در امراض حاده باوائل واقع شود یعنی بروز دوازدهم و اگر اطول
در هفتم و اگر در نهایت حدت است بروز چهارم و از انجاست که بروز پنجم هم مسهل میدهند در امراض
مزمنه باواخر بحران بهیچ وجه تحریک نکنند و از مسهلات و مقرعات مریض را محروس دارند
چه اگر تحریک صناعی موافق تحریک طبیعی افتاد موجب استفراغ مفرط خواهد بود و اگر مخالف افتاد
تشویش در افعال طبیعیه واقع خواهد شد چنانکه تفصیل این حال را بر العین مشاهده کرده که بعضی از عزیزان
مریضی که بحمی محرقه مبتلا بود در بحران مسهل تجویز نمودند یکی از تجربه کاران که بفضل کردگار طبیعی احتیاج

[illegible]

[illegible] بیمار چند بعارضه [illegible] سال بسر برده و در عنفوان شباب [illegible]

الهی اگر در دنیا بر این مصایب [illegible] و [illegible] ارطب [illegible]

است و این زیاده از [illegible] است کار بر [illegible] **فصل** در ایام بحران بدانکه بحران [illegible] [illegible]

بمعنی گرم شدن و باصطلاح اطبا عبارتست از روزیکه در آن بحران واقع شود پس باید دانست که ایام

تسعه دوره اکبر نیز صغر که یک ربع کسری زیاده است دوازده ربع و شش سابع واقع میشوند

چرا که بعد حدوث روز اول که مبدء مرض و بحران اول است ربع اول یک روز و یک ربع و نصف ثمن روز

میشود و آن هشتم حصه دوره صغر است چه معمول اطبا اینست که اگر حدوث مرض قبل النصف

النهار بشمارند و اگر بعد نصف النهار است یک بشکنند از برای آنکه یوم بلیله نزد ایشان از نصف النهار

تا نصف النهار دیگر است پس در پنجاه ربع روز و نصف ثمن روز کمتر از نصف است آنرا از ربع اول

گذشته روز سوم بحران مقرر کردند که آن یوم رابع از حدوث مرض است اگر مرض قبل نصف النهار

حادث شود آنرا محسوب دارند و اگر بعد نصف النهار است همان روز سوم که یوم رابع حدوث مرض

آنرا گذاشتند و در ابتدای ربع ثانی شمار کردند و در ربع شش روز و نصف و ربع ثمن روز میشود

پس نصف روز و ثمن روز زیاده از نصف روز است این را یوم واحد شمردند و ابتدای ربع ثالث از

روز هشتم گرفتند پس سابع را ده روز میشوند و اگر از روز حدوث مرض شمار زنند یازده و نصف عشر [illegible]

همین ضابطه در سابع است یعنی سابع اول شش روز و نصف و ثلث روز است نصف و ثمن روز

زیاده از نصف است پس بقاعده مزبوره روز حدوث مرض گذاشته هفت روز اخذ کردند و ابتدای سابع [illegible]

سوم از روز هشتم گرفتند و سابوع را سیزده روز و ربع روز قرار دادند چون ربع کسر از نصف است گفته اشتند و ابتدای سابوع ثالث از چهارم گرفتند پس سه سابوع رابیت شدند و حسب علی هذا و برین تقدیر دوازده روز بحران هستند شش را بوعی و شش سابوعی چنانکه ازین جدول معلوم خواهد شد

۱	روز اول	بدو مرض و بحران	۱۱	بحران جید و منذر بچهار درهم	۲۱	بحران محمود	۳۱ بحران محمود
۲		خلافی	۱۲	مسهل	۲۲	مسهل بالاتفاق	۳۲ مسهل بالاتفاق
۳	روز سیم	بحران	۱۳ سابوع	بحران محمود	۲۳	مسهل بالاتفاق	۳۳ مسهل بالاتفاق
۴		بحران محمود و منذر بهشتم و بیست و دو بحران و بعضے	۱۴	بحران جید و منذر بعضے بهشتم و بیست و دو	۲۴ رابع	بحران محمود	۳۴ بحران محمود
۵		واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بالاتفاق	۳۵ مسهل
۶	روز سابع	بحران ردی	۱۶	مسهل	۲۶	مسهل بالاتفاق	۳۶ مسهل بالاتفاق
۷		بحران محمود	۱۷ رابع	بحران محمود و منذر بسیم و بیست و یکم	۲۷ چهارم	بحران محمود	۳۷ بحران محمود و نزد بعضے مسهل
۸		یوم مسهل و بحران ثانی روز و علامت و نزد بعضے یوم بحران ردی	۱۸	بحران ردی منذر بسیم و یکم	۲۸	خلافی	۳۸ مسهل بالاتفاق
۹		بحران و منذر بچهار درهم	۱۹	مسهل	۲۹	مسهل بالاتفاق	۳۹ مسهل بالاتفاق
۱۰	روز سوم	مسهل و نزد بعضے بحران	۲۰	بحران محمود و نزد بعضے ردی منذر	۳۰	خلافی	۴۰ بحران

بحران

[illegible]

سوای [illegible] هشتاد و هفت و صد و بیست [illegible]

چون باقی حقایق و مباحث این کتاب [illegible] شرح قانون [illegible]

مرقوم [illegible] است لاجرم بر بعضی از [illegible] قانون که کتب [illegible] متروک شده بود

التفات [illegible] کنون باید دانست که محاسبی [illegible] قانون [illegible] استخراج کرده

و بجهت این کار [illegible] آلات استخراج ساخته [illegible] استنباط نموده [illegible]

میزان الاهویه ساخته حکیم کالیبوست [illegible] سوم [illegible]

مراتب حرارت و برودت و لطافت و کثافت هوا و تقدم معرفت [illegible] عوارض غیر [illegible]

فائده در بیان حقیقت آنکه [illegible] بالاتفاق که بجهت تاثیر [illegible] تغیر در اجسام

هوائیه [illegible] واقع [illegible] و مبرهن شده است که انقباض اعظم [illegible] حرارت است [illegible]

و انحلال آن باعث حرارت لاجرم دانایان [illegible] برای این کار [illegible] اگر [illegible]

انبوبه زجاجی که در یک آن کره مجوفه زجاجی [illegible] ساختند و آن کره مجوفه [illegible]

پر کرده سر دیگر انبوبه [illegible] نمودند بطوریکه منفذ هوا باشد [illegible] انبوبه را [illegible]

یا نحاسی [illegible] گذاشتند و آنرا بر یکصد و بیست جزو منقسم [illegible] درجه نامیدند و [illegible]

نهاده جائیکه سیماب مجتمع آید علامت بران میگذارند [illegible] نقطه انجماد [illegible] بعد هر قدر که

از برف [illegible] میگذارند سیماب [illegible] و موافق مراتب حرارت علامات [illegible] تا اینکه [illegible]

الحرارت میگذارند و آن نقطه حرارت مفرطه است هکذا صورته

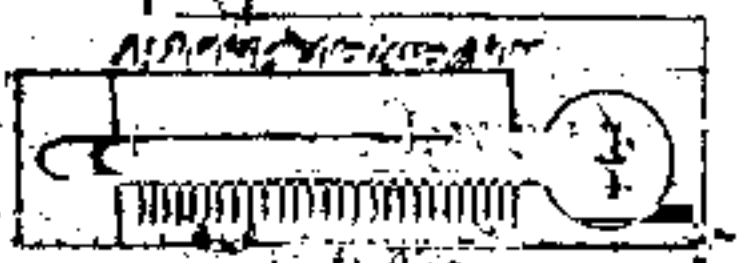

پس ازین معلوم و نزول سحاب
حال حرارت و برودت هوا

معلوم میشود و قریب آنست بر اسطرلاب یعنی کاشف هوا که از آن حال هوا را معلوم کنند
درین بحالی سحاب و باد و غیره و پیشند و ابا بخار الکطرسلی است یعنی زنجیر برق حکمای یونان
دریافت کردند که صاحب بر فلزات و اشیا نمکدار بیشتر می افتد و هم با ابریشم قوت جاذبه
دارد و آخر بر فی تکلن حکیم است سیخ آهنی در میدانی نصب کنند هر گاه بخار بدانجا گذارد
از رشته ابریشم هوا بر دو یک ابریشم را از سیخ گرد بسیار چند ساعت در رشته ابریشم شعله پدید آید
و صاعقه بر سیخ افتاد و غرض این تجارب حرارت که بایه آتش قوه استخراج نموده
این آلات از فانوس زجاجی و دیگر آلات برنجی ساخته اند که صنعت و تفصیل آن آلات و اسامی
منافع آن درین مختصر گنجایش ندارد اما طریق دریافت عوم بحران ازین آله بیان نموده می آید که
سطح مدور از برنج ساخته و بر مرکز آن عمودی نصب کرده بران عمود میزانی برنجی بیاویزند و
عمود را مراتب درجات زیادت و نقصان نور رقم معلوم سازند و این را بالای الکطرسلی گذارند
پس وقت حدوث مرض دریافته از درجات و زیادت نور رقم بشمارند و الکطرسلی را گرد آنند بکه
کفه میزان مسلک کنند صعود یابد البته زمان آن زیاده و ناقص نور دریافته زمان حدوث
بحران یابند هم یک آله زجاجی ساخته اند که آن را از جامه ابریشمین مالیده و گرم نموده بر قلب مریض گذارند
آواز سیدهد اگر دو مرتبه آواز برآید معلوم میشود که بعد دو روز بحران خواهد شد همچنین چند بار که آواز دهد بعد همان روزها
بحران خواهد افتاد اگر مطلقا آواز نداد و مریض را حرارت محسوس شد باید دانست که بحران مجهول در گذشت

[illegible]

[illegible] علامت [illegible] الحمد لله که این [illegible]

از ارباب تعبیرات آنداریم که بنظر انصاف ملاحظه نموده [illegible]

تمت الرسالة

قال العلامة الوحید فی عصره والفرید فی دهره جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول الفاضل الادیب البارع اللبیب الحق ایام الادب [illegible] سواه [illegible] استاذنا العلی السید لوحی دلن علی [illegible] الرب الولی مقرظا علی هذه الورقات [illegible]

هذا الحسام صنیعه احیا رما یکبا ۔ ۔ ۔ ابطل جماما العدی صرعا

این شمشیر [illegible] بران فولاد [illegible] روست جوانیست که در جنگ [illegible] شیران [illegible]

ام ذا الوشاح من العقیان فی عنق ۔ ۔ ۔ الصوب فضلوا من رقصا اولاه وثبا

یا این بار از زر [illegible] گردن [illegible] سفوق [illegible]

ام برق بجد به الابصار قد خطفت ۔ ۔ ۔ او درة یتمت او کوکب ثقبا

یا برق [illegible] که از آن [illegible] بشود [illegible] یا ستاره [illegible] ثاقب

من الحکیم اللطیف الثقف من لطف ۔ ۔ ۔ تبا بادی وجهه نجبا

از حکیم لطیف دانا از خوبی [illegible] از دستهای [illegible] [illegible]

قد صار شیخا فی الشباب وانما ۔ ۔ ۔ بلغ المشیب المرء اذ نخع الشباب

بدرستیکه شده است پیر در جوانی و جز این نیست ۔ ۔ ۔ میرسد پیری مرد وقتیکه دو کند پیری جوانی را

لا منتهى لبيانه لا حد يرسم بنانه
دست بیان برای بیان او حدی نیست و نه نهایتی مثل او را

لا قاطعا اوماره لا عامرا ماثوبا
نیست قطع کننده نور او پیدا و نه آبادکننده آن

وفى مدكفيه حم الغيم منبسطا
در دو دست او کف او ابر را در حالیکه منبسط است

يحصاؤه مطر والبيض شرا
عرق آن تیر باران است و نور مضطرب

والنفس لا غرو ان نسبى مصغرة
نسبت بیان که تعجب نیست که نام او مصغر باشد

كما يصغر فرش سطوة جلبا
چنانکه مصغر میشود فرش از روی قلب جوانمردی

ان الشبول مذ الاشبال مشبهة
بدرستیکه گوساله گاو از ابتدای صغر مشابه است

اسدا كاشباه ذاك الابن هذا ابا
شیر را مثل مشابهت این پسر این پدر را

اذ هما جبلا حلم وكوم
هنگامیکه هر دو کوه حلم و بزرگی هستند

خلقا عظيما وجدا في نور النسبا
از روی اخلاق بزرگ و بزرگیکه در جهان کسب کرده اند

شمس لجيرهما قمر عسيفهما
آفتاب همسایه آنها است و ماهتاب مصاحب آنها

مريخ اسوسهما وعطارد كتبا
مریخ و اسنی گفت آن هر دو را و عطارد منشی است

منا بناجمة صعدت الى زحل
از روی مناقب کنیزه بلند شده است تا زحل

بل لا يحاط من النعمات ما وهبا
بلکه محیط کرده نمیشود از نعمتها آنچه که آورده است او

الله عونهما بالحسن عونهما
خدا پناه آن هر دو است و به نیکی مدد آنها است

لما يدوم ان فعون الذي دنبا
برای اینکه همیشه بماند در حدود کسیکه رنج داد آنها را

تمت
تمام شد